

تخفیف بها و ادامه انتشار
این کتاب منوط باستقبال
خوانندگان گرامی است .

جزوه یکم

از جلد دوم

کتاب کنز الاسرار

یا

ان امیر یازواری ((شیخ العجم مازندرانی))

ناشر : اردشیر بوزگر

بهای این جزوه فقط ۱۵ ریال است

نویسنده از هزینه چاپ این جزوه
با دوش آقای کاوه برزگر (پسر) انجام پذیرفته است

تهران ۱۳۳۴

چاپخانه راستی تلفن ۳/۹۶۴۴

چاپخانه راستی

براستی با همه گونه وسائل نوین برای
پذیرفتن همه گونه سفارش با کمترین بهای
آماده است .

گواه گفته‌ی ما - یکبار سفارش و مراجعه
باین چاپخانه است .

از شهرستانها سفارش پذیرفته میشود
و سفارشات در کمترین مدت حاضر و بنشانی
سفارش دهنده فرستاده میشود .

نشانی : تهران - خیابان فردوسی - اول خیابان منوچهری
فروش افزار فروشی و چاپخانه راستی .

تلفن ۳۹۶۴۴

تخفیف بها و ادامه انتشار
این کتاب منوط باستقبال
خوانندگان گرامی است .

جزوه یکم

از جلد دوم

کتاب کنز الاسرار

یا

دیوان امیر یازواری ((شیخ العجم مازندرانی))

ناشر: اردشیر برزگر

بهای این جزوه فقط ۱۵ ریال است

نیمی از هزینه چاپ این جزوه
با دهش آقای کاوه برزگر (پسر) انجام پذیرفته است

تهران ۱۳۳۴

چاپخانه راستی تلفن ۳۹۶۲۴

یاد آوریهای قابل توجه

۱ - از خوانندگان گرامی تقاضا دارد در نگهداری این جزوات دقت لازم مبذول دارند زیرا پس از پایان آن کتابی بدست خواهد آمد که برای آیندگان گنجینه گرانبهایی خواهد بود .

۲ - ازدیاد صفحات و تخفیف در بهای و ادامه انتشار جزوات منوط باستقبال خوانندگان گرامی است و هر کس میتواند با دهش خیرخواهانه و فرهنگ پرورانه خود در چاپ و انتشار هر یک از جزوات آن با ناشر تشریک مساعی نمایند - در هر صورت با تمایل شخص کمک کننده عکس ایشان در همان جزوه بخصوص گراور خواهد شد .

۳ - از علاقمندان باحیای فرهنگ بومی مازندران خواهشمند است که در ارسال داستانها و اشعار بومی محلی که امروزه در مازندران زیاده مردم است به ناشر مساعدت فرمایند - یقین بدانند که عین داستان و اشعار با اسم و رسم ارسال کننده در صفحات جداگانه پیوست جزوات چاپ خواهد شد و نام نامی فرستنده در صفحات تاریخ بیادگار خواهد ماند .

۴ - برای فروش جزوات ماهانه این کتاب در شهرهای مازندران نمایندگان مورد نیاز است - هر یک از داوطلبان میتوانند پیشنهادات خود را با ارسال یک قطعه عکس و معرفی نامه و تعداد جزوه ای که در هر ماه در محل نمایندگی خود بفروش رسانند بنشانی زیر ارسال دارند تا در ارسال جزوات منتشره اقدام لازم بعمل آید .

۵ - صفحات جزوات منتشره در پذیرفتن همه گونه آگهیها آماده است - از خوانندگان و علاقمندان خواهش میشود که با ارسال آگهی - (بقیمت عادله) نسبت با انتشار جزوات کمک و مساعدت فرمایند .

۶ - از خوانندگان و علاقمندان گرامی تقاضا دارد - چنانچه نسبت بسبک انتشار جزوات و مطالب آن نظریه انتقادی دارند صریحا در یک صفحه با خط خوانا مرقوم دارند بسیار متشکر خواهیم شد .

۷ - جزوات این کتاب در نخستین روز هر ماه یکبار در مرکز چاپ و توزیع میشود .

۸ - نشانی - تهران - از خیابان فردوسی - اول خیابان منوچهری
مغازه نوشت افزار فروشی راستی « چاپخانه راستی »

اردشیر برزگر

مستقل خود مختار بنام رویان - مازندران - فرشوادگر (سوادکوه) - هزار جریب - فیروزکوه تقسیم شده که هر يك دارای فرمانروایان مستقل جداگانه ای بودند و زیر نظر حکومت مرکزی استان تهرستان (آمل) اداره میشدند و حکمران مرکزی نیز برحسب فرمان شاهنشاهان مرکزی ایران برسمیت شناخته میشد.

زبان تهرستانی - شغل عمده ی مردمان تبری گله داری و دام پروری و برزگری بوده و از اینرو هیچگاه نیازی به مردمان استان همسایه نداشته و زندگانی بی آلاش و با آرامشی داشته اند و هم چنین مردم تهرستان را فرهنگ مستقل جداگانه ای بود و هر بخش و شهر و دهکده ای را گویش (لهجه) بخصوص و از یکدیگر متمایز بود ولی ریشه زبان و کلام در همه جا یکسان و یکی بوده است و این اختلاف را میتوان ناشی از آمیزش با همسایگان دانست چنانکه مردمان بخش شمال خاوری (مازندران) که همسایه با گرگانیان و ترکان بودند به (تاتی) و مردمان بخش شمال باختری (کجور - تنکابن - کلار) که هم جوار با گیلانیان است بزبان (گیلکی) سخن میراندند ولی مردمان روستائی و جنگل نشین و کوهستانی که از آمیزش با دیگران دورند بهمان زبان و لهجه دیرین باستانی خود سخن رانند که فهم آن برای مردمان شهر نشین اندکی دشوار و یا غیر مانوس است و اینرا هم ناگفته نگذاریم که زبان تبری با آنهمه آمیختگیها با زبان آریاها - هخامنشی - سلوکی - اشکانی - ساسانی - تازی - ترک و تاجیک - امروزه زبانی است بومی و باستانی و زنده و آمیخته بزبان پهلوی دوره ی ساسانی.

فرهنگ تهرستانی - از فرهنگ گروه تهرستانیهای پیش از دوره ی اسلام بعلت گذشت زمان و حوادث روزگار اطلاع درستی نداریم ولی پس از آن را باستناد کتب مورخان اسلامی بویژه مورخان تهرستانی که جسته و گریخته بدسترس ما رسیده کم و بیش آگاهی بدست میآوریم که دال بر وسعت زبان و دانش و فرهنگ آنهاست و اینک ما نام چندتن از نویسندگان و سرایندگان تبری گورا برای نمونه در اینجا ذکر میکنیم و شرح حال مفصل آنان را در کتابی که بنام کتاب دانشوران تهرستانی تألیف و بهمین زودی از چاپ خارج و منتشر میشود موکول مینمائیم.

دییایچه از ناشر

دسته تبریه و استان تهرستان

تبریها دسته مردمانی هستند از گروه مردهای بومی پیش از پیدایش تاریخ و سرانیز شدن آریاها بقلات ایران که باره ای رسیدن آریاها را بقلات نامبرده ۲۰۰۰ و برخی ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح پنداشته اند ولی هنوز بحقیقت نه پیوسته است.

سرزمینی را که دسته تبریها جای داشته و دارند تهرستان میخوانند و ما نام این دسته را در کتب مورخان پیش از میلاد و پس از آن **تاپور** و در دوره ساسانی **تپور و تپور** و در دوره اسلامی **طبر** و امروزه **تبری** می نگریم - تهرستان از شمال بکناره های جنوبی دریای خزر و از خاور به گرگان و از جنوب خاوری به کومس (سمنان - دامغان - بستم) و جنوب باستان تاریخی ری و جنوب باختری به شهرستان قزوین و باختر بگیلان چسبندگی داشته و دارد و استان تهرستان را امروزه مازندران و تنکابن مینامند که بخش خاوری و باختری باشد.

تهرستان باستانی از نقطه نظر جغرافیائی بدو منطقه شمالی (زمینهای کنار دریای خزر و پست و هموار و دشت و بیابان) جنوبی (کوهستانی و جنگل و بیشه یا زمینهای ناهموار بلند) و از حیث سیاسی به پنج منطقه

(۲) مسته مردیا دیواروز آملی- شاعر تبریزی زبان سده چهارم چندیتی از اشعار تبریزی اودر کتاب ابن اسفندیار بدیده رسیدہ است

(۳) استاد پیروزه آملی - « - ثناگر عضد الدولہ دہلوی » «

(۴) قاضی هجیم آملی - از شعر ای تبری گوی سده پنجم هجری - ملمع مفصلی از در تاریخ ابن اسفندیار بنظر رسیده است

(۵) اسپهبد خورشید مامطیری - سده ششم هجری - ایبانی چند ازو

(بابلي)

(۶) باربد جبریر آملی

(۷) اسپهبد گرد بازو - « « « « «

(۸) ابراهیم معینی

(۹) شاعر گمنام	-	«	-	«	-	«	«
(۱۰) قطب رویانی	-	«	سده هفتم	درد در باراستندار شهر آکیم	نماور پادوسبانی پادشاه رویان		
				(۶۷۱-۶۴۰ هـ) میزیست			

(۱۱) امیر شیر علی - « - بیستی چند در ص ۱۴۴ تاریخ رویان اولیا اله آملی چاپ تهران
مظفر رسیده است .

(۱۴) کیا افراسیاب چلاوی - « سده هشتم » ص ۳۳۸ تا ۳۴۳ تاریخ میر ظہیر الدین مرعشی چاہ پترز بورک بنظر رسیدہ است .

(۱۴) میر عبدالعظیم آملی - « سده نهم » ص ۵۶۰ تاریخ میر مظہیر الدین مرعشی چاہ پتر زبورک
نظر رسیده است .

(۱۴) زرگری و نصیری - « - « بدین تخلص در برگهای ۲۱۸ و ۵۱۲ ج ۲ کتبخانه الاسرار چاپ تبریز بورك بنظر رسیده است

(۱۵) امیری پازواری - « - « دیوان امیری پازواری یا کنز الاسرار چاپ پترزبورگ بنظر رسیده است

(۱۶) امیر ساروی - « سده سیزدهم نامش امیر تیمور قاجار هم دوره اردشیر میرزا والی مازندران کتابش (نصاب تبری) بنام والی نامبرده (۱۲۶۴هـ) نوشته شده

(۱۷) ترجمه‌ای از مقامات حمیدی بزبان تبري موجود در کتابخانه ملي ملك تهران كه در حدود سده ششم هجري نوشته شده

(۱۸) میرزا محمد علی مجتهدین - (بابلی)
است متوفی (۱۳۲۵ هـ)

مسخنی چند از امیر پازواری^(۱)

یا

شیخ العجم مازندرانی

کوچکترین نشانه و کمترین آثاری از نام و نشان او در کتب مورخان اسلامی و تذکره نویسان بویژه مورخان تبرستانی نمی بینیم و هم چنین با استفاده های بی پایان که از محضر استادان دانشمند کنونی شده هیچگونه اطلاعی از شرح حال و زندگانی او پیدا نکرده ایم مگر رضاقلیخان هدایت بارفروشی مازندرانی (۱۲۱۵ - ۱۲۸۸ هـ) در کتاب ریاض العارفین چاپ ۱۳۱۶ خ تهران اندک شرحی از او بیادگار گذارده بدینگونه - [امیر مازندرانی - از مجاذیب عاشقان و از قدمای صادق - اعراب ویرا شیخ العجم نامند - دیوانش همه رباعی و رباعیاتش بلفظ پهلوی است - مزارش در دارالمرز مشهور و این رباعی از آن مغفور است - رباعی - گشت گره ره من بوشائیمه - خمیر کرده آب چهل صبائیمه - واجب الوجود علم الاسمائیه ارزان مفروش در گرانمائیمه -] و در جلد دوم و سوم کتاب کنزالاسرار یا دیوان امیری پازواری است که گوید (اجمالی از شرح حال او را در جلد یکم کنزالاسرار مذکور و مرقوم داشتم ...) و این کتاب با کمال تأسف

(۱) پازوار - یکی از بلوکات بزرگ شهرستان بابل بخش مازندران باستانی بلوک پازوار است که امروزه در شمال شهر بابل میان جاده ی بابل و بندر بابل قرار گرفته و شامل ۳۳ پارچه ده است - تاجندی پیش بندر مشهدسر (بابل سر کنونی) یکی از قصبات آن بشمار میآمده و بلکه آورده اند که در روزگار قدیم شهر بابل کنونی (مطیر) یکی از دهات آن محسوب میشده است - ما نام پازوار را که چون از حوادث روزگار دور قرار گرفته بود در کتب تواریخ ابن اسفندیار و اوایاءاله آملی نمی نگریم فقط میرظهیرالدین مرعشی است که در چندجای کتاب تاریخ تبرستان مازندران و رویان تألیف (۸۸۱ هـ) خود نامی از پازوار میبرد بویژه در داستان محاربه سیدزین العابدین مرعشی با سادات پازواری .

امروزه در ایران نایاب است.

امروزه خانواده ای در دهکده پازوار و شهر بابل کنونی مقیمند که باتکاء يك قطعه رباعی امیر پازواری که میگوید [مره گل امیر گشته از پازوار - ...] و خانواده های دیگری در مازندران هستند که خود را منتسب بامیری شیخ العجم مازندرانی دانسته و اعقاب او میدانند ولی دلیل زنده ای که دال بر صحت دعوی ایشای باشد در دست ندارند .

ویژه آنکه تا این تاریخ کسی بشرح حال و زندگانی امیر پازواری پی نبرده و تاریخ در آینده روشن خواهد نمود .

واینراهم دانیم که اشرف‌البلاد پیشین و شهر بهشهر امروزی مازندران از بنیادهای شاه عباس بزرگ صفوی در سال ۱۰۲۱ هـ است - دلایل دیگر در دست است که طی مطالعه کتزالاسرار که تدریجاً بطریق جزوات و جمع انتشار مییابد ملاحظه خواهند فرمود و در پایان چون محتویات این دو جلد کتاب شامل اشعار و داستانهای است که بنا به گفته رضاقلیخان هدایت در ریاض‌العارفین بزبان بومی تبری و بیشتری از واژه‌های پهلوی در آن یافت میشود و امروزه چندجلدی بیش در دست نیست و ممکن است آن چندجلد نیز طی حوادث روزگار نابود و از میان برود و دراز انصاف دیدم که در تجدید چاپ آن که آثار نیاکان ما و مورد توجه علاقمندان بویژه تبرستانها است اقدامی ننموده و از حوادث غیر مترقبه و منتظره روزگار حفاظت نمایم و اینک امیدوار است که جزوات منتشره مورد قبول برادران مازندرانی و تنکابنی قرار گرفته و از کمک در ادامه انتشار جزوات بعدیه آن مضایقه نفرمایند چرا که گفته‌اند آثار گذشتگان باز یافته گنجینه آیندگان است.

تهران - خردادماه ۱۳۳۴ خورشیدی

اردشیر برزگر

کتاب کتزالاسرار یا دیوان امیر پازواری

کتاب نامبرده مجموعه‌ای از اشعار و رباعیات و داستانهای نثر کوتاه بزبان بومی تبری منسوب به امیر پازواری یا شیخ‌العجم مازندرانی است - مجموعه بالا شامل سه جلد است که جلد یکم آن نایاب و بدست نمیرسد ولی جلد دوم و سوم آن بنام (تکمله کتزالاسرار) بهمت برن‌هارد دورن خاورشناس روسی ژنرال کنسول روسیه در گیلان بیاری میرزا محمد شفیع نام مازندرانی و محمد صادق پسر میرزا عبدالله مسقطی بار فروشی (شهر بابل کنونی) که گویا مترجم سفارت ایران در روسیه بوده در سالهای ۱۸۶۰ و ۱۸۶۶ برابر ۱۲۷۷ و ۱۲۸۳ هـ در سنت پترزبورگ پیشین و لنینگراد امروزی چاپ و منتشر شده که در حال حاضر بیش از چندجلدی در ایران یافت نمیشود چنانکه در بالا گفته شد این دو جلد کتاب مجموعه ایست از ابیات و رباعیات و داستانهای کوتاه به نثر که بستگی بشعراى تبری گوی متقدم و متوسط و متأخر دارد و ابیات و رباعیات و داستانهای هم از امیری پازواری در آن گنجانیده شده است (به مقدمه برن‌هارد دورن در جلد دوم کتزالاسرار مندرجه در این جزوه دیده شود) برای گواه گفته خود مراتب زیر را در اینجا میافزائیم (۱) در برگ ۷۰ ج ۲ کتزالاسرار قطعه رباعی بدیده میرسد که از سروده‌های میر عبدالعظیم شاعر تبری گوی سده نهم هجری از فرزندان سیدزین‌العابدین نبیره میر قوام‌الدین (میر بزرگ) مرعشی آملی است که دو رباعی بزبان تبری در نامه‌ای که بامیر سلیمان‌شاه بن داود از امرای بزرگ امیر تیمور که در ری و دماوند و کومس والی بود نوشته و در آن گنجانده شده است و عین آن دو رباعی در ص ۵۶۰ تاریخ میر ظهیرالدین مرعشی چاپ روسیه مندرج است.

(۲) در کتزالاسرار ابیات و رباعیاتی بنظر میرسد که تخلص سرایندگان آن بالصراحه در آن قید شده است مانند زرگری در برگ ۵۱۲ ج ۲ و نصیری در همان جلد برگ ۲۱۸ و نام و نشان این دو شاعر تبری بر ما پنهان است (۳) در دیوان یاد شده قطعه رباعی بنظر میرسد که بستگی به سده یازدهم هجری دارد [شاهان شاه که اشرف ره بساته ...]

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه از برنهارد درن - الحمد لله الذي خلق الانسان وعلمه البيان
واكرمه بمزيد الاحسان - اما بعد چنین گوید اقل عباد برنهارد درن که
چون اطلاع واستحضار از لغت قدیم و جدید فرس حاصل نمودم تباین کلی
فیما بین قدیم و جدید یافتیم بنحویکه اهل زبان جدید بهیچوجه زبان قدیم
را نمی فهمند ولغة جدید که مرکب بالفاظ عربی است مشهور و متداول و
روز بروز در ترقی است و دیگری رفته رفته روی به تنزل و انعدام است لذا
فکر بکری در ترقی است و دیگری رفته رفته روی به تنزل و انعدام است لذا
فکر بکری در سرافتاد که در احیاء و انتشار یکی از لغات قدیمه که عبارت
از زبان مازندرانی باشد حتی المقدور سعی و کوشش نموده انبساط داده
شود شاید کسیرا از آن فایده حاصل آید که باعث ذکر خیر این اقل خلق الله
شود پس بسبب این خیال سفر مازندران اختیار کرده اغلب قری و بلدان
آنجا را سیاحت نموده از مصاحبت مردمان مهمان دوست و غریب نواز آن صوب
تمتعی بچنگ آورده و در هر جائیکه از عبارات و اشعار و حکایات و غیره بلغت
آنولایت بود اطلاعی بر آن یافته بعد از تنسیخ و تالیف اکثر آن به پتر بورغ
مراجعت نمودم و بعد از آن نیز مجموعه ای از اشعار که بسوساطت سعی و
اهتمام عالیجاه مجدت همراه (گوسف) قنصول دولت بهیه روسیه که در
مازندران است تألیف شده بود بدست آمده لیکن بیشتر آن ایات زبان
مازندرانی از گفته شیخ العجم امیر پازواری است که چگونگی و سرگذشت
او را اجمالا در دیباچه جلد یکم کنزالاسرار مذکور مرقوم رفته داشتیم
(افسوس که جلد یکم یاد شده نایاب است - ا. ب) و نسخه دیوان شیخ
منظور بالتمام در دست کسی نیست مگر آنکه در هر جائی جزو ای از آن پیدا
میشود و با آنکه بعضی از اهل بلد و رقی از آن دیوان در صفحه سینه خود ضبط
کرده و در وقت ضرورت میخوانند و از تمام دیوان امیر اثری نیست اما
مظنون کلی آنست که اکثری از دیوان امیری جزء جزء بچنگ آمده باشد
لیکن از آنجائیکه نوشتن باین زبان در مابین ناسی مقدم اول نیست پسند
املائی درستی در دست ندارند و هر کسی بدلیخواه خود بقسمتی مینویسند
پس آنچه مجموعه ای که بدست اشخاص مختلفه نوشته شده اختلاف زیادی در

قسم اول

از

دیوان امیر پازواری

املا داشته و هکذا غلط بسیار بدین نتیجه بمعاونت **میرزا محمد شفیع** **مازندرانی** که خود اهل زبان است در تصحیح آن سعی و اهتمام گردید و املاي آن نیز بقسمی معین شده که همیشه بر آن نهیج نوشته شود چنانچه در اصل نسخ اکثر حروف که در آخر کلمات میبایست بکسر خوانده شود (یا) نوشته شده بود و هکذا فتحه و ضمه و غیره که باملاي مختلفه نوشته شده و ذکر آنها در اینجا باعث تطویل کلام بیحاصلی مرام خواهد بود. بالاخره خواندن و فهمیدن آن هر دو در غایت اشکال است مگر آنکه نویسنده و خواننده یک نفر باشد تا هر کسی نوشته خود را بتواند بخواند و در جلدیکم کنز الاسرار بجهت سهولت اشعار و عبارت مبنی بر حرکات نوشته شده این نیز برای نویسنده نهایت زحمت دارد اما در این قسم اول از جلد دوم کلیه حروف مکسوره و مفتوحه و اواخر کلمات را به (ه) مرقوم و معین داشتیم و فرق این دو بقرینه کلمه قبل و بعد معلوم و مفهوم شده بآسانی خوانده میشود...

ب. دارن سن بتر بورغ ۱۱ ه ۱۸۶۶ م

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱)

قسم خرمه مه جان دل مه دل آرا	بآن قـادر فرْد بـدون دونا
بآن دو کون قوس محراب عینا	بآن چشمه ی زمزم آب احیا
بلوح محفوظ آرنه تقدیر نایوا	شکل دو جهان صورت پذیر نایوا
اگر ندیده عکس ته چیره نایوا	شمس و قمر که چیره پذیر نایوا
ته وصف آرنایو شرح تفسیر نایوا	بکلمك قضا خط تقدیر نایوا
اگر ته قلم حکم به تقدیر نایوا	یوسف به چه محنت اسیر نایوا
ته مهر آرن دل جمع کثیر نایوا	در روز جزا رفع تقصیر نایوا
گر جد تو ای شاه کبیر نایوا	مشرق و مغرب که منیر نایوا

قوی چیره

قسم میخورم ای جان و دل من ای دل آرا	قسم بقادر یکتا خوب دان و دانا
بآن دو جهان کمان چشم محراب	قسم بآن چشمه زمزم آب زندگانا
بکتاب لوح محفوظ اگر تقدیر نمیشد	صورت دو عالم دیده پذیر نمیشد
اگر دیدن عکس چیره تو نمیشد	شمس و قمر چیره پذیر نمیشد
وصف تو اگر نبود شرح تفسیر نمیشد	بقلم قضا خط تقدیر نمیشد
اگر قلم تو حکم به تقریر نمیشد	یوسف در چاه محنت اسیر نمیشد
اگر دوستی تو در دل بسیار کسان نمیشد	در روز محشر رفع گناهان نمیشد
اگر پدر تو ایشاه بزرگ نمیشد	از مشرق تا مغرب روشن نمیشد

(۲)

والشمس تنه چیره والضحی ها	یا قرص قمر مؤننه اذاتلی ها
دندون تو سین سین دوزلفون طاها	امیر به همین بویی بورده بوجاها

تا ایزد بنا ها کرده و بنما سما ها بنا هو نیا والارض و ماسوا ها
بساتنه تنه چیره اذا سچی ها فلك کرده می احسن اذا یغشیا

قرچمه

آفتاب روی تست که دمی روشن شود
به ماه میماند و قتیکه درخشان شود
دندان تو چون دندان سبز زلف چوطاها
امیر بهمین بویی برده است بجاها
تا خدا بنا ساخت و نمایان ساخت آسمانها را
بنا ساخت زمین و ماسواها
ساخت روی تورا اذا سچی ها
آسمان تعریف میکرد در وقت تاریکیها

(۳)

چه مونك چه خور تیچه چه روشن روجا چه حورچه پری چه آدمی چه آدمیزا
خوبان جهان یوسف و زلیخا حیران به ته خال و خط آفرین با
شبلیله القدر بییه که ته مار تره بزا بز امار تره و عرش خدا بییه هویدا
شراب الطهور بییه که مار تره دا فرشته دایه بییه شو و روز تره پا

قرچمه

چه ماه چه خورشید چه روشن روزه
چه حورچه پری چه آدمی چه آدمی زاد
خوبان جهان یوسف و زلیخا
حیرانند به خال و خط تو آفرین بر آن باد
شبلیله القدر بود که مادرت تورا زائید
زائید تورا مادر و عرش خدا گشت هویدا
شراب پاک بود که مادر تورا میداد
فرشته دایه بود و شب و روز تورا می باید

(۴)

در آمو و هار و خر بیته بالا مه دوست که نوچمه دکرده بالا
یا شاه مردان هاده مه دل وا قلندر وار دوستره بیارم شه جا
بوین چسون خدره بیاردمه ته لا گشت بکرده توره همه جاسر تا با
شیمه گلباغ که درها کنم وا مه دست گیتی قسم خردی ارواح بابا

قرچمه

بیامد بهار و خورشید فرا گرفت بالا را
دوست من جامه نو کرده به تن
یا شاه مردان بده مراد دل مرا
مانند قلندر دوستم را بیارم به جای خود
به بین چسان خودم را آوردم به لای تو
گشت کردم در بر تو همه جای تو را سرتا با
میرفتم به گلباغ تا در را بکنم باز
دستم را میگرفتی و سوگند میخوردی بارواح بابا

(۵)

امیر گنه تا چند مجمه وا ایته وا او نیور مجمه که نیدائی مه وا
اسا شونئی مه سوته دل ها کنی وا سی اشتر غم بار آورنی هادی جا
هر کس که مه حقیره سرمالنه پا امیدوار مه که حق برسه شه جا
انوقت که تره جانه خدا مره دا هفت سال و بیشتر تره نیوا و یاردی بی وا
سی وار به بلند بییه سی وار به پستا سی وار به کشتی بییه سی وار به ملوا
سی وار بدریوی احمر بییه به ملوا سی وار به خشکی خاک سره و نیا به پا

قرچمه

امیر میگوید تا کی بدوم و آه کشم برای تو
برای آن میدوم که ندادی جوابی بصدای من
حال را که میروی دل سوخته مرا باز کنی
سی بار شتر غم و غصه میآوری تا کنی جا
هر کس که حق مرا بمالد یا
امیدوارم که حق برساند اورا بجایش
آن زمان که تورا خدایجانم بمن میداد
هفت سال بیشتر تورا نبود آب می آوردی بی باد
سی بار به بلندی بودم و سی بار به بستی
سی بار بکشتی بودم و سی بار به ملوانی
سی بار بدریای احمر بودم به ملاحی
سی بار به خشکی بروی خاک نهادم پا

(۶)

بالاره توممه باووم درازه یاکتا
دهون دلبر حقه اه لعل آسا
عاشقمه تنه ساق و سنجی ته پا
حوری به جنت ته چیره ره خوبدیوا
ته دولت و هار خور بیره بسالا
دندون صدف دیم گل سرخ گونه دل آرا
سر زربنگلا دانه مه سرو بسالا
ته هرور زلفه که وا وره وا
زردست - سیمتن - بلور میان پا
ریجن قند کلوهر که خنده ها کرده جا
تسه بو و گلبو بمن آور وا
بکتبه تنه در که توهادی وره وا
چنانکه دریو صدف بیره ملوا
ته پشت پناه بزرگوار خدا با
آن زربنگلا مغل هندی برارازا
نازک گله دیم جانها ته فدا با

قرچمه

قامت را نمیتوانم بگویم دراز یا کوتاه
دست طلائی - تن سیمین - میان پا بلورین
دهان دلبر حقه ایست لعل آسا
میرزد ازو کلوخه قند هر گاه بخندد بجا
عاشقم ساخت انداز می پای تو
بوی تو و بوی گل را بمن آورد باد
حوری در بهشت چهره ترا چو در خواب دید
افتاده بود بدرگه تو و دادی تو اورا جا
بهار دولت تو آفتاب درخشان کند بالا را
چنانکه غواص در دریا صدف آرد به بالا
دندان چو صدف صورت چو گل سرخ ای دل آرا
پشت و پناهت باشد خدای بزرگوار را
بر سر دارد زربنگلا آنسرو قد من
آن زربنگلا را مغل هندی برازنده باد
دو طرف زلف تورا که باد برد بهرور
نازک روی گل ترا جانها فدا باد

(۷)

امیر گنه مه دوست خوشحاله یا نا
همون اول حسن و جماله یا نا
مسه دو نرگس سرخ گل آله یا نا
سوآل مشته مونك برقه هاله یا نا
نشگفته گل و خرم و هاره یا نا
حوری صفت پریر خساره یا نا
اوی زمزم آسا به زلاله یا نا
دندون در - لو - عقیق لعله یا نا

قرچمه

امیر میگوید دوست من خوشحالت یا نه
بهمان حسن و جمال اولی است یا نه

دو نرگس مست او گل سرخ آل است یا نه
پیشانی پرمو - ابرویش هلالی است یا نه
گل نشگفته و تازه بهار است یا نه
مانند حوری پربروی است یا نه
چون آب زمزم زلال است یا نه
دندانیش در لب - عقیق لعل است یا نه

(۸)

امرو بدینی آدم که بوی پریرا
من ندیمه یارِ ره همه چی برازا
بال سورستون و تنه تن سورآسا
قایم کُمون دارنی دست تنه مریرا
وازن دست هایتی زنی وازن کرهوا
تا نفت نخوری وارنک نریزی والا
ته بو و گلبو ره آور بمن وا
امیرگنه که مه جان تنه فدا با
صحبت و رف روز خوشه صدا چنک و نا
اسباب مهیا و آراسته بو یکی جا
قن جو مه خو خوشه سرین به بالا
نامرد فلک چرا ندارنی مه دل وا
مه دوست بیه که شیه بلند و بالا
یا دختر خطائی بدن دارنه والا
یا آنکه ونی (؟) وچش دارنه شهلا
شو نه بکشی دوست کمند سیوتا
مگر یوسف چیره ره خدا ترادا
تو من حچیره دوست خدا ترادا
گیتی بدم مشک هر که که ها کنهوا
سی جان عاشق ته مسه چش فدا با

قرجه

امروز دیدید آدمی را که او پریرا باشد
من ندیم یار را که همه چی برازنده باشد
دست چون ستون سرو و تن سرو آسا

سخت کمان دارد و دست تو مریرا
بادزن دست گرفته ای و کرا باد می زنی
تا نفت نخوری و بادرنک نریزی بالا
بوی تو و بوی گل را بمن آورد باد
امیر میگوید که جان من فدای تو باد
صحبت برف - روز خوش - صدای چنک و نای
اسباب مهیا - آراسته بود دریک جا
جای قتنی (ختنی) و خواب خوش از سرین بیالا
ای فلک نامرد چرا نداری (نمیکنی) دل مرا باز
آن دوست من بود که میرفت باقامتی بلند و بالا
با اینکه دماغ (؟) و چشمی دارد شهلا
یا دختر ختائی بدنی دارد والا
مگر یوسف را خدا بتو داد
شانه کشید دوست کمند گیسورا
روزگار بدمدم مشک هر گاه که کند باز
تو من (؟) دست خدا ترا داد
سی جان عاشق چشم مست ترا فدا باد

(۹)

امیرگنه دوست ره بچش ها کنیم جا
خار مژه ره ترسمه که درد آورده با
نالیمه شو و روزای خوره چیره تهوا
واستیری تنه بو که من آورده وا
هاخنسته مه دوست و بوردمه دلره جا
مرواری جدا کرد میان میسنا
عنبر بچنایه بکشی هزار تما
گل اشکوفه هر که توها کنی وا
امیرگنه تا شاه کبیر نایبوا
آدم ساتن گل بخمیر نایبوا
اگر که دنی هیچ کسی بی بیردایوا
موسی بخدمت کوه طور نشیوا

قرچمه

امیر میگوید من دوست را بچشم جامیدهم
ولی میترسم خار مژه‌ام پایش را درد آورد
مینالم شب و روزای خورشید برای روی تو
برای آنکه بوی تورا آورد برای من باد
و سوسه کرد دوست من و دلم را بر داز جا
مرورید را جدا کرد از میان مینا
عنبر به زنجیر آن میکشی هزار عدد
گل میشکفت هر وقت تولد باز کنی
امیر میگوید تا شاه بزرگ نمیشد
ساختن آدم از گل خمیر نمیشد
اگر در دنیا هیچ کسی پیر نمیشد
موسی بنده مت کوه طور نمیشد

(۱۰)

امیر گنه یارب که خزون مرزا
ای جانِ خدا چاره‌ها کنِ مه درد را
آن ده و دوئه دولت به تو یکی وا
آن دوشش تیره دست برمالینی وا
بری وچه ره بند بگرد آدمی زان
ته عشق درد پر بکوشت آدمیزا
آن هشت و چهار ره نظر باتو نیوا
دوازده امام با تو جدا نسا یوا

قرچمه

امیر میگوید یارب که خزان مرزا
بری زاده را در بند نهاد آدمیزاد
ای خدا جان چاره‌ای بکن درد مرا
که از درد عشق تو بسیار کشت آدمیزاد
آن ده و دو دولت باتو یکی باشد
آن هشت و چهار را نظری باتو باشد

آن دوشش امام دست بر سر تو مالند
دوازده امام از تو جدا نباشد

(۱۱)

شه دوش جا چه گوهر افشا نستیم
خوشه گوهر دوست ره دشمن دوش نستیم
اندی که کمیت عقل ره دوش نستیم
منزل بر سرین ره نتو نستیم
یکذره نمونست که نخو نستیم
یک نکته نمونست که ندوش نستیم
اسا دفتر دوشره خو نستیم
ها دوشستیم هیچی ندوش نستیم
اعمال خوش نومه بخو نستیم
خینو بخوشه دیده فشا نستیم
نخو نستیه دفتره بخو نستیم
بمنزل دیمه عقب بمو نستیم

قرچمه

از دانش خودم چه گوهر افشاندم
دوست خوشگو را دشمن میدانستم
آنقدر که اسب خرد را میتا زاندم
بمنزل رسیدن را نمیتوانستم
یکذره نمانده است که من نخوانده باشم
یک نکته نمانده است که ندانسته باشم
حال که دفتر دانش را خواندم
افسوس که بدانستم که هیچی ندانستم
کارهای گذشته خویش را نمیگویم که خوانده‌ام
(بلکه) خون بدیدگان خویش افشانده‌ام
نخوانده دفتر را خوانده‌ام
در منزل دیدم که عقب مانده‌ام

قرجہ

(۱۴)

من بمرّد روزخاک سرّه با نستمّا
چکاوک پیان و بهار سراو ستمّا
یقین دومّه که فاتحه خونستمّا
فلک ره باوچی بدل دارستمّا

(۱۴)

ترجمہ

بسر گل سرخ نهادی پای سوسنت را
آبله در میاورد اگر راه روی یک ساعت
امیر میگوید دوست را بدرون چشم خود جامیدهم
(ولی) از خار مژه میترسم که در آورد پا
بیرون نیستم از ندیدن تو یک ساعت
تا (مگر) قفس من ببرد بسوی تو
هیچ روزی نشد که پهلوئی من بنشیند مراد من
همین که نشست غم بنشت تنها
امیر میگوید که این کهنه دنیا يك ساعت است
سینه‌ی من از غم هرگز نمیشود خالی

امیر گینه مه دسته گل سور آسا یارب که تنه عشق بکسی نما سا
اون مار ره که دست بستم یکی سا چنانکه کور دست دکت بویه عصا
بوین چتری بوردمی عشق ره بالا قسم خورنی که آشتی نکمم این با
مه ور شو یکی سال و روزه چارما شهر مردمان کی سر بویی این با

قرچمه

امیر میگوید که ای دسته گل سرو آسای من
الهی که عشق تو به کسی نماسد
آن مادریرا که دوست گرفتهش یکساعت
بدان ماند که کوری دست گرفته باشد عصا
بین که چطور عشق را بردیم بالا
قسم میخوری که آشتی نمیکنم این بار
از برای من شب یکسال و روز چهار ماه
(ای) مردمان شهر چه وقت تمام میشود این بار

صراحی گردن مونه ماهه کیجا گردن یخه پوش و بی قباچه کیجا
سره مچنه چه سر براره کیجا عاشق کش وه خودش گواه کیجا
مثل مسسه گو که دائم چاقه کیجا گاهی به بیلاق گاهی قشلاقه کیجا
عاج گردن وه چه اسبه ساقه کیجا خوبون پرینه ولی که طاقه کیجا

صراحی گردن میماند و یکپارچه ماه است دختر
یخه پوش گردن است و بی قبا است دختر
بخانه راه میروند چه سر براره است دختر
عاشق کش است و خودش اقرار دارد دختر
چون گاو مست همیشه فر به است دختر
گاهی به بیلاق و گاهی بقشلاق است دختر
عاج گردن است او وه - چه سفید ساق است دختر
خوبان فراوان و بسیار است ولی اوطاق است دختر

(۴) ورتنه خونه بیایم یانا این مشورتی نره دوش هادیم یانا
منه تنه سازش دوش بونه یا که نا اگر بونه اره باوا کر ناونه باونا
دی نایری نساو امرو ای نسا ته شیرین زبونه دکت شیمه یا نا
صحن گل و وارنک و ترخون و نعنا ته دیم دوخشه جادره چره کنی نا

قرچمه

(۴) بخانه شما بیایم یانه
این مشورت است تراد و بوسه دهم یانه
آیامیان من و تو سازش میشود یانه
اگر میشود آری بگو واگر نمیشود بگونه
دیروز نه پریروز نه امروز هم نه
شیرین زبان تورافدا شوم یانه
صحن گل بادرنک و ترخون و نعنا
در صورت توجای دوبوسه است چرا گوئی نه

(۱۸)

هر که که مننه دوست دوچش شو نه خواب نمونه بمن طاقت و شوئنه مه تاب
 شو ظلمات مجمه دوستتره بی تاب دوستتره دیمه شور ظلمات مهتاب
 دوچش نرگس مس دولو عذاب دودیم خور و مونک و دهون حقه ناب
 ندوممه تنه خو و ندوممه ته بساب اندی دوممه که هسممه ته عاشق بیتاب

قرچمه

هر وقت که دوچشم یار من میرود بخواب
 طاقتی در من نمانده و میرود توانائی و تاب
 در شب تاریک راه میروم برای یار بی تاب
 یارم را میدیدم در پهلویم در تاریکی مهتاب
 دوچشمش چون نرگس مست و دولب چو عذاب
 دورویش چو خورشید و ماه و دهان حقه عذاب
 نمیدانم خوی ترا و نمیدانم باب ترا
 آنقدر میدانم که هستم از عشق تو بی تاب

(۱۹)

خدا دونه ته ناوین بجه بیتاب دو دیده من رو بکشیه سیلاب
 ته چیره طلائینه و ته ور سیماب مره که دنی نیسه محروم بویه خواب
 دوستتره گیمه آتش نزن مه شیشه آب تن کوره دل آتشین و دیده بیخواب
 ته فرقت یکی و بنمون مرا تاب تشنایمه بشه بو بزن شر بتی آب

قرچمه

خدا میداند که از ندیدنت شدم بیتاب
 دو دیده مرا کشیده است سیلاب
 روی تو طلائیست و تن تو سیماب
 مرا که دادی مأیوسی و محروم کردی از خواب
 دوست را میگفتم که آتش نزن به شیشه من آب
 تن کوره دل آتشین دیده بیخواب
 فراق تو بک و برده است مرا تاب
 تشنه ام و از بوی خود بده شر بتی آب

(۲۰)

واه کاکل مشکین بگرد غدار کت چون من کشته پشته هر پلی هزار کت
 سیم بله ره گیره بز و بیچ و تار کت دوم نظر عشق بته لو طرار کت
 دوم دوچشمون ته ابرو هلال کت شو روز ناوه شو روز بسال کت
 واه که دل بدوم تو پر رخسار کت مه روشنه روز و شو حال بحال کت

قرچمه

ای وای که کاکل مشکین او بدور رویش افتاده
 چو من کشته پشته هر پهلوی هزار افتاده
 پله سیم را گره زده و بیچ و تار افتاده
 دام دیده عشق به لب تو طرار افتاده
 دام دوچشمان ابروانت هلال افتاده
 شب و روز مگو و شب و روز بسال افتاده
 وای که دل به دام تو پر رخسار افتاده
 شب روز روشن من حال بحال افتاده

(۴۱)

مشک بئینه دوست گله باغ ره هوکت
 یازنگی وایارده گل بچین هوکت
 او نامه که من قسمت رو بتوکت
 دوچش اسلی کیل بکشی بروکت
 ای سر بسودای تیه ماه نوکت
 ای من روزره بدل تو هوکت
 ای حلقه پیامون سر گردون بکوکت
 دوچش اسلی کیل بکشی بروکت
 امیر گنه تسمه روز رو بتوکت
 شه سوته کهو دلره ندیمه سوکت
 کیمین بیه روز که مه چش بتو خوکت
 میره روی ناله از دشت تابکوکت
 تادل بامید تیه خجیره خوکت
 تادوچش من دوست زنجیر موکت
 بر تو ماه من دل بتو آرزوکت
 تیه غصه مه سوته دلره کهوکت

قرچمه

مشک گرفت و گلستان یارم را
 یاباد زنگبار است که بگل چیدن افتاده
 آنماه که قسمت من رابتو داده
 دوچشم اشکبار من کشیده برو افتاده
 باز سر سودای من بماه نو تو افتاده
 باز روز مرا بدل تو افتاده
 باز حلقه پیرامون سر گردن بکوه افتاده
 دوچشم اشکبار من کشیده برو افتاده
 امیر میگوید تاروز من رو بتو افتاده
 دل کبود سوخته خود را ندیدم که بروشنی افتاده
 کدام روز بود که چشم من بتو افتاد
 مراروی ناله از دشت تابکوه افتاده

تادل بامید خوی تو افتاده
 تادوچشم من بزنجیر موهایت افتاده
 بر تو ماه من دل بتو آرزو افتاده
 از غصه تو دل سوخته مرا کبودی افتاده

(۴۲)

چمن بچمن گل بگل خال بخال کت
 قمر بقمر رخ برخ آل بآل کت
 خطا بخطا چمن بچمن دال بدال کت
 گره بگره بند به بند مال بمال کت
 گردن بگردن کش بکش بال بیبال کت
 صدف بصدف در بدر لعل بلعل کت
 فزون بفزون ماه همه سال بسال کت
 امیر بجفا دمبدم حال بحال کت

قرچمه

چمن بچمن گل به گل خال بخال افتاده
 ماه بماه روی بروی آل بآل افتاده
 خطا بخطا چمن بچمن دال بدال افتاده
 گره بگره بند به بند مال بمال افتاده
 گردن بگردن پهلوی به پهلوی دست بدست افتاده
 صدف بصدف در به در لعل به لعل افتاده
 افزون بافزون ماه بماه سال بسال افتاده
 امیر بجفای تو دمبدم حال بحال افتاده

(۴۳)

مشکین کمر سیمین ذقن لعله یا قوت
 توئی قوت جان و منه دل قوت
 تیه چاه ز نخدان درمه سون هاروت
 دارمه انتظاری من تیه لوقوت
 امیر گنه من تیه وامچم سوت و سوت
 سمندر بته در دکت سون هاروت
 گم ها کردیمه شیره چون کرم توت
 یارب منه سوچن منه دارمجه سوت

ترجمه

کمر مشکین ذفن سیمین لعل یا قوت
توای قوت جان و برای دل من قوت
در چاه ز نخدان توهستم چون هاروت
انتظار دارم من از لب توقوت
امیر میگویی من میدوم از برای توسوخته و سوخته
سمندر وار به درگاه تو افتاده ام چون هاروت
گم کرده ام سر رشته خودم را چون کرم توت
یارب بدار انداز و بسوزان آنکه مرا سوخت

(۲۴)

دوست دارم یکی همچی آرایست آرایست بخوبی قدا پتری که وایست
میره دوست بندی به هاخست آهست آهست سیم دودست مشکین کمره و رایست
بساته تیره ایزد اینطور که بایست نکرده یکی موته تن زد بایست
فرزند تو بیان هرگز که مار نرایست امیر مچنه ته واو تن پاک بکاهست

ترجمه

یاری دارم یکی که همه چی او آراسته است
آراسته است بخوبی و قدا نظوری که بایست
یار مرا دید خندید آهسته آهسته
(در حالیکه) دودست سیمین و مشکین کمر را می آرایست
خدا ترا ساخت اینطوریکه میبایست
نکرده رد حتی یک مواز بدن تو که بایست
مانند تو فرزندی هرگز مادر نزائید
امیر میدود برای تو و تن پاک خود را بکاهست

هژده علاقمندان تاریخ تبرستان اسلامی

محترم ماست محضر میدارد که بخش یکم از جلد دوم کتاب تاریخ تبرستان
ادوار اسلامی (آغاز اسلام تا پایان سده چهارم هجری قمری) و هم چنین
کتاب دانشوران تبرستانی حاوی شرح حال و زندگانی نزدیک به چهارصد تن
از دانشمندان و سخنوران و نویسندگان و هنروران بومی تبرستان از آغاز
اسلام تا پایان سده سیزدهم هجری قمری تالیف اردشیر برزگر در چاه پخانه
راستی تهران زیر چاپ و بهمین زودیها به معرض فروش میرسد - علاقمندان
میتوانند نسبت به پیش خرید هر چند جلد از کتب یاد شده با مؤلف کتاب
بنشانی زیر مکاتبه فرمایند.

نشانی: تهران خیابان فردوسی - اول خیابان منوچهری

نوشت افزار فروشی راستی «چاپخانه راستی»

اردشیر برزگر

آگهی

تعدادی از کتاب تاریخ تبرستان پیش از اسلام تالیف
اردشیر برزگر (منتشره سال ۱۳۲۹ خ) در مغازه نوشت
افزار فروشی راستی «چاپخانه راستی» خیابان منوچهری
تهران موجود و علاقمندان میتوانند با ارسال بهای هر جلدی
سی ریال بوسیله امانت پستی خریداری فرمایند - هزینه
ارسال کتاب با فروشنده است.